

مسیحی و یهودی جوامع غربی نیز در تعارض است.

نکته دیگر مطرح در این وینار «دائمی بودن قوانین اسلامی و تغییر و تحولات جوامع بشری است». دکتر راسخ معتقد هستند که جوامع بشری همیشه در حال تغییر و تحول و اصلاح است و قوانین و چارچوب‌های اسلامی ثابت هستند و این ثابت بودن باعث می‌شود، نتوانند خود را با این تغییر و تحولات همخوان کنند و در نتیجه قوانین اسلامی در دنیای کنونی کارکرد و کاربرد لازم را ندارند.

از سخنان دکتر راسخ این‌گونه برداشت می‌شود که وی به مبانی فلسفی اسلام رجوع نکرده و نگاه جامعی به مبانی اسلامی نداشته و نصوصات شرعی را ندیده است. ادعای او مبنی بر ثابت و غیرقابل تغییر و تحول بودن قوانین اسلامی نیز از همین رو مخدوش است.

مبانی اسلام جامع و کامل و مصداق آیه شریفه «لارطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» هستند و این مبانی و چارچوب‌ها به صورت کلی تمام تغییر و تحولات اجتماعی را در بر می‌گیرند. باید به این مهم توجه کرد که اسلام برای خلق تکنیک‌ها و روش‌های جزئی نیامده و اصلاً هدفش خلق تکنیک، روش و متدلوژی‌های ریز عقلی، ریاضی و تجربی نبوده است. چارچوب‌ها و مبانی اسلام همیشه ثابت بوده و در عرف اجتماعی تمام ملل مسلمان مورد تأیید قرار گرفته است. اتفاقاً اسلام در حوزه تکنیک و روش به عقل بشری، عقل ریاضیاتی و تجربی کاملاً اختیار داده تا برای صلاح، رفاه و آسایش جامعه کار کنند؛ ولی این روش‌ها و تکنیک‌ها باید در قالب چارچوب کلی به کار روند. اسلام این چارچوب کلی، مبانی، اصول، شاخصه‌ها و معیارهای اصلی را طراحی کرده و جزئیات روشی را تا جایی که با اصول در تعارض نباشند، نفی نمی‌کند. اسلام به روش و تکنیک موجود در حوزه ریاضی و تجربی که هر روز در آن تغییر و تحول ایجاد می‌گردد، متعرض نمی‌شود؛ ولی اگر این چارچوب‌ها و تکنیک‌ها بخواهند در حوزه اجتماعی ورود کنند و پیامدهای انسانی و اجتماعی به بار آورند، همواره برای پیامدهایشان چارچوب و حدود در نظر داشته است.

در واقع اسلام چارچوب‌های نظری و مبانی کلی را مشخص و به آثار و تبعات آن‌ها توجه

می‌کند؛ ولی روش‌گذاری صرفاً عقلی و مبتنی بر تجربه بشری را نمی‌توان هدف دین دانست. در غیر این صورت تناقض عقل بشری و تکامل تجربه و دستاوردهای انسانی را مجبور می‌شویم به حساب دین بگذاریم که صدا البته ساحت دین از این تناقضات مبرا است.

نکته دیگری که دکتر راسخ به آن پرداخته این است که «در جمهوری اسلامی ایران مردم نمی‌توانند قانون بنویسند». این ادعا خلاف رویه تاریخ انقلاب و سیره رهبران آن است. با توجه به ۴۰ سال حاکمیت نظام جمهوری اسلامی ایران، می‌فهمیم که آنچه اکنون در حوزه قانون‌گذاری ایران وجود دارد، ثمره وجود افراد مختلف با سلیق و ذائقه‌های متنوع و گاه متعارض با هم بوده که در بستر نظام قانون‌گذاری کشور به انحاء مختلف بروز و ظهور داشته است؛ مگر اینکه وی معتقد باشد تعدادی از افراد همواره حذف شده و در بستر قانون‌گذاری اجازه ظهور و بروز نیافته‌اند. البته این ادعا نیز بنا بر اصول دموکراتیک پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد؛ چرا که در تمام نظام‌های دموکراتیک دنیا چارچوب‌هایی برای یک قانون‌گذار در سیستم و نظام قانون‌گذاری وجود دارد و همه آن‌ها یک سیستم فیلترینگ دارند که در مواردی از سیستم فیلترینگ ایران بازتر نیست؛ ولی وی مدعی است در جوامع غربی مردم قانون‌نویسی می‌کنند؛ ولی در جمهوری اسلامی مردم قانون نمی‌نویسند.

در این مورد باید گفت که این ادعا خلاف واقع است و با نگاهی به رویه نظارت در انتخابات کشوری چون فرانسه به وضوح می‌توان خلاف بودن آن را ثابت کرد. به این ترتیب پرسش مطرح این است که آیا وجود نظام الکترا ل آمریکایی و نظام‌های با انتخاب غیرمستقیم از نظر او نشانه غیردموکراتیک بودن این نظام‌ها است؟

نکته مطرح بعدی این است که «مردم در جامعه اسلامی صغیر بوده، متخصصان فقه قیّم آنان تلقی می‌شوند». در پاسخ باید گفت دکتر راسخ که در پارادایم اسلامی سخن می‌گویند، لازم است به لوازم آن نیز توجه و تسلط داشته باشند؛ اگر معیار سیره پیغمبر اسلام ﷺ باشد، خلاف این ادعا اثبات می‌گردد؛ چرا که پیغمبر می‌توانست به عنوان یک مبشر و مبلغ مذهبی عمل کند، ولی تشکیل حکومت داد و برای تشکیل و حفظ

آن جهاد کرد و چارچوب‌های اجتماعی نیز معین نمود. ائمه معصومین نیز تا آنجایی که امکان پذیر بوده برای قانون‌گذاری و تعیین روابط و ضوابط در بین مسلمانان تلاش کرده‌اند.

دکتر راسخ اظهار می‌کنند که وقتی می‌گوییم فلانی «ولی امر» است، یعنی مردم قاصرند یا همانند مجانبین «ولی» می‌خواهند؛ در صورتی که معنای ولایت ولی مجانبین نیست، بلکه معنای آن «ولایت بر جامعه» است. ممکن است افراد جامعه خیلی با ذکاوت و با کمال باشند که نه قصوری دارند، نه طفل هستند و نه مجنون؛ ولی جامعه به دلیل اینکه نقایصی دارد، بدون ولی رفع نمی‌شود؛ مثلاً یکی از نقایص آن اختلاف در تصمیم‌گیری‌ها است؛ جماعتی رأیی می‌دهند و جماعتی دیگر مخالفت می‌کنند که باید با حل این اختلاف‌ها، یگانگی ایجاد کرد. ولایت اکثریت هم دلیل می‌خواهد که در مبانی دینی اصالت ندارد؛ پس سؤال مطرح این است که آیا اقلیت می‌تواند بگوید مگر من صغیر یا مجنونم که از اکثریت متابعت کنم. نقص دیگر این است که بسیاری از خصایص مثبت را نمی‌شود برای شخصیت حقوقی جامعه جمع کرد؛ در حالی که برای فرد یا هیئت می‌توان جمع نمود.

بنابراین وجود «ولی» برای پر کردن این نقایص لازم است و جز با حضور ولایت نمی‌شود آن‌ها را جبران کرد. تشخیص ولی به دست مردم است و مردم انتخاب می‌کنند؛ پس این صغیر و مجنونی که در فقه آمده با آن صغیر و مجنون متفاوت است؛ چرا که آن صغیر و مجنون هیچ‌گاه حق رأی و نظر ندارد؛ ولی صغیر اجتماعی حق انتخاب و اعطا یا تحقق مشروعیت ولی را هم دارد. بر این اساس تعبیر برخی فقها در بحث ولایت فقط جهت قرابت ذهنی است و در عمل مراد از صغیر در حقوق فردی و اجتماعی (حکومتی) یکسان نیست.

این خوانش از اسلام خوانش فردی و مختص دکتر راسخ است که به عنوان واقعیت تاریخ اسلام و سیره معصومین علیهم‌السلام بیان می‌شود و اتفاقاً ملهم از اندیشه و تفسیر غرب‌گرایانه از اسلام است. اینکه فقیه قیّم مردم در دین اسلام است، می‌تواند اتهام به پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم باشد؛ زیرا لازمه‌اش این است که ادعا شود ایشان نیز خود را قیّم مردم می‌دیدند و آنان را صغیر قلمداد می‌کردند؛ از